

# چالش‌های اجتماعی و فرهنگی در

## بنیانگیری آموزش نوین\*

دکتر علی بلوکباشی

عضو شورای عالی علمی دایرةالمعارف بزرگ اسلامی  
و مدیر بخش مردم‌شناسی دفتر پژوهش‌های فرهنگی

تقدیم به شاگرد برجسته‌ی مدرسه‌ی شوکتیه  
جغرافیدان نامدار جهانی استاد دکتر محمدحسن گنجی

### □ اوضاع اجتماعی دوره‌ی قاجار

جامعه‌ی دوره‌ی قاجار جامعه‌ی پیش‌صنعتی و سنت‌گرای مذهبی بود. فرهنگی که مردم در آن زندگی می‌کردند، فرهنگی برآمده از نظام کشاورزی با مجموعه‌ی از پندارها و باورهای رازگونه‌ی تمثیلی و تفکرات اسطوره‌ی بود. مردم این جامعه ذهنیتی رمزگرا و حماسه‌پذیر داشتند و در تقلید و تکرار الگوهای رفتاری - اعتقادی آبا - اجدادی خود سخت استوار و متعصب بودند و رفتارها، اعتقادات و باورهای نو را نوعی بدعت و ویران‌کننده‌ی نظام سنتی کهن خود می‌پنداشتند.

ویلم فلور (۱۲۶۵: ۱۹۷۲) خصوصیات برجسته و بارز جامعه‌ی دوره‌ی قاجار را داشتن پایگاه گسترده‌ی کشاورزی و حکمروایی گروهی کوچک (نخبه) بر جمعیتی انبوه بی‌سواد می‌داند و می‌نویسد: «این گروه نخبه‌ی قدرتمند که باسواد در میانشان اندک بود، در شهرهای مقرر حکومت و مراکز فرهنگی و تجاری می‌زیستند و افرادی از همین گروه اعضای حکومت را تشکیل می‌دادند». همو می‌گوید: «در این جامعه روابط علما با پیشه‌وران و صنعتگران نزدیک و استوار بود. بازاریان سخت مذهبی بودند و چون علم دین در انحصار علما بود، بازاریان آن‌ها را نه تنها به چشم رهبران روحانی، بلکه رهبران اجتماعی و سیاسی نیز می‌نگریستند». (۲۴/۲)

در نظام حکومتی دوره‌ی قاجار، منصب‌ها و مقام‌های کشوری، لشگری و دیوانی انتصابی بود. شاهان قاجار از هر کسی خوششان می‌آمد، یا هر کسی را که زبان به چاپلوسی آن‌ها می‌گشود، بدون نظر گرفتن میزان درجه‌ی معارف و کمالات او و یا باسواد و بی‌سواد بودن او، به کارهای مملکتی می‌گماردند.

جامعه‌ی دوره‌ی قاجار، جامعه‌ی بود که زیر فشار استبداد

حکمرانان و ستم و استعمار داخلی و خارجی خرد و سرکوب شده بود. پادشاهان با آموزش علم و فرهنگ به توده‌ی مردم مخالف بودند و باسوادشدن، آگاهی و تنویر رعایا را خلاف منافع خود و دشمن‌پروری برای سلطنت می‌پنداشتند. روایت می‌کنند که در نزد فتحعلی‌شاه نام مکتب و مدرسه را نمی‌توانستند ببرند و به هنگام خواب نمی‌بایستی از روی کتاب و نوشته برای او قصه بخوانند، چون که از مکتب مدرسه و کتاب تنفر داشت. در دوره‌ی ناصرالدین‌شاه، وقتی امیرکبیر فرمان تأسیس دارالفنون را نزد شاه برای توشیح برد، شاه پرسید: پس از تحصیل در دارالفنون، دیگر چه کسی حرف ما را گوش می‌کند! ما دیگر هیچ‌کاره می‌شویم! بعد هم شاهدیم که او خود دستور تعطیل مدرسه‌ی دارالفنون را داد.

در ساختار اندیشگی مردم جامعه، دو طرز نگرش اشرافی و مردمی یا دو نگرش خاصه و عامه وجود داشت. نگاه اشرافیته نگاهی ارباب‌مآبانه و تحقیرآمیز نسبت به توده‌ی مردم جامعه بود. عبدالله مستوفی که از لحاظ پایگاه طبقاتی به گروه اشراف تعلق داشت لیکن اندیشه‌ی روشنفکرانه و کم و بیش مردمی داشت و کتاب شرح زندگانی من را با قلمی انتقادی درباره‌ی تاریخ اجتماعی آن روزگار نوشته، باز آن‌جا که درباره‌ی آموزش در مدارس عمومی می‌خواهد نظر دهد، نگاه اشرافی و طبقاتی‌اش آشکار می‌گردد. او نقل می‌کند که پسرش را طوری تربیت کرده بود که یک کلمه‌ی حرف مخالف ادب بر زبان نمی‌آورد. میزان ادب او چنان بود که روزی عنکبوتی در اتاق از گوشه‌ی به گوشه‌ی دیگر رفت و پنهان شد. هرچه گشت تا او را بیابد، میسر نشد. دقایقی بعد پسر چهار ساله‌اش آن را می‌بیند و می‌گوید: آقا جان اوناها! مستوفی می‌پرسد: چی؟ پسر برای بر زبان نیاوردن بخش نخست نام حشره که آن را مستهجن می‌پنداشته می‌گوید: کبوده!

مستوفی پس از نقل این داستان می‌افزاید: «همین آقازاده به

مدرسه رفته پس از دو سه هفته در میان گفت و گویمان بر سر چیزی ناگهان به من گفت: «زکی» (که از اصطلاحات لات‌ها و سینه‌چاک‌ها و مردم پایین شهر است). آن گاه نتیجه می‌گیرد که: «من فرزندم را به حد خود کامل تحویل جامعه دادم، لیکن محیط مدرسه شخصیت او را پایین آورد. چون اکثریت مردم که به این مدارس راه یافته‌اند همه از طبقه‌ی پایین جامعه هستند. از این رو بچه‌ی اعیان‌ها با تربیت خانوادگی به این مدارس می‌روند و با تربیت اکثریت خارج می‌شوند.» (مستوفی، ۱۳۷۱: ۲۲۲/۱)

امین‌الدوله، صدر اعظم مظفرالدین‌شاه نیز با این که نظری موافق با توسعه‌ی تعلیم و تربیت و احداث مدارس نوین داشته باز معتقد بود که «فراهم آوردن اسباب یک اندازه‌ی بیداری ملت لازم است ولی نه زیاد؛ زیرا که شخص غریق اگر از زندگانی خود ناامید شد، از تلاش کردن و دست و پا زدن هم که ممکن است او را به تخته‌پاره‌یی برساند باز خواهد ماند.» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۱: ۱۹۶/۱)

در ابتدای دوره‌ی قاجار دو نوع آموزش: یکی برای مردم عامه و دیگری برای مردم خاصه وجود داشت. معلمانی که در زاویه‌های کاخ‌ها و قصرها و خانه‌های بزرگان و مکتب‌خانه‌های خصوصی فرزندان رجال و اعیان و اشراف را تعلیم می‌دادند، «مودب»، «الله» و «معلم سرخانه» نامیده می‌شدند. شمار بزرگی از این گروه معلمان، طلبه بودند. معلمانی که در مکتب‌خانه‌های عمومی فرزندان مردم عادی را درس می‌دادند، «ملا مکتبی» و اگر زن بودند «ملا باجی» خوانده می‌شدند.

ملا مکتبی‌ها و ملا باجی‌های مکتب‌دار غالباً کم‌سواد و فقط خواندن قرآن و چند کتاب مذهبی و مجموعه کتاب‌های بچه‌خوانی راه آن‌هم غلط و مغلوط می‌دانستند. آن‌ها انجام دادن همه‌ی کارهای خانه و دکان یا اتاق مکتب را به شاگردانشان می‌سپردند. جارو و رفت و روب اتاق و خانه، پر کردن آب کوزه یا تاز مکتب‌خانه، پاک کردن تشکچه و پشتی و میزچه‌ی ملا و ملا باجی، روشن و پُر آتش نگاه داشتن آتش منقل در زمستان، باز کردن ملا و ملا باجی به هنگام درس در تابستان، هر روزه جای درست کردن و قلیان چاق کردن و خاکستری‌ریختن در سلفدان (گلدان برنجی یا نقره‌یی جای خلط‌انداختن سینه و آب‌دهان)، بردن قند چای و تنباکو به‌عنوان عیدانه برای مکتب‌داران، انعام و خلعتی‌بردن پس از پایان هر درس، آوردن میوه‌ی تابستان، خاکه و زغال زمستان، برنج، روغن، ماهی شب عید و برخی کارهای دیگر از وظایف بچه‌های مکتب‌خانه‌رو بود. (تفصیل راتک: شهری، ۱۳۶۸، ۲۵۲/۳-۲۵۲/۴)

نظر مردم درباره‌ی این مکتب‌خانه‌ها و مکتب‌دارها چنان بود که برای آسان و کم درد فارغ شدن زن آبتن نذر می‌کردند تا پولی به

مکتب‌دار بدهند که مکتب را تعطیل و شاگردان را مرخص و آزاد کند تا مگر آزادی آن‌ها از محبس مکتب سبب راحت و سلامت فارغ شدن زن شود.

### تحوالات در نظام آموزشی ایران

تحوالات در نظام آموزشی ایران به کوشش و مساعدت و پامردی چند رجل فرهنگ‌دوسته اصلاح‌گرا و نواخواه مانند: میرزا تقی‌خان امیرکبیر، میرزا علی‌خان امین‌الدوله، میرزا حسین‌خان قزوینی (ملقب به مشیرالدوله و بعداً سپهسالار) و تنی چند از مردان روشنفکر تجددخواه فرهنگ‌گستر شروع شد و به تدریج در طول شصت هفتاد سال بنیان اولیه‌ی آموزش نوین در ایران نهاده شد. این گروه بیداری و سعادت مردم ایران را در تغییر نظام تعلیم و تربیت سنتی و برگرداندن نگرش‌های تاریک‌بینانه و توسعه‌ی فرهنگ و آموزش می‌دانستند و در این راه از هیچ کوشش و ایثارگری دریغ نمی‌کردند.

برای شماری از نخبگان روحانی و غیر روحانی جامعه‌ی آن روز تکرار رفتارها، آداب فرهنگی و آموزشی به روش سنتی گذشته، حرکتی غیرمنطقی و نابخردانه می‌نمود. آنان پناهگیری زیر سایبان سنت‌های ناکارآمد آموزشی گذشته و دوری‌گزینی از زندگی نوین در جامعه‌ی جهانی را نه تنها عامل عقب‌ماندگی جامعه، بلکه ناسازگار و ناهمگون با بینش فلسفی مذهب تشیع می‌پنداشتند که پیش‌رونده با مقتضیات اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و هنری زمان بود. بنا بر این، این گروه از نخبگان که گرایش مردم در تکرار رفتارهای سنتی ناسازگار با انگاره‌های اجتماعی روز را برای تداوم زندگی مردم جامعه، حرکت و کوششی واپس‌گرا می‌نگریستند، با آن به چالش و مبارزه برخاستند.

با گشایش دارالفنون در ۱۲۶۸ ق نخستین مدرسه به روش نوین آموزشی به همت امیرکبیر در تهران بنیان نهاده شد. پس از آن به تدریج مدارس دیگری به پیروی آن، مانند «مکتب معانی» یا مدرسه‌ی مشیریه، مدرسه‌ی همایونی و مدرسه‌ی نظام در تهران، مدرسه یا دارالفنون تبریز در شهر تبریز برپا گردیدند. این مدارس همه حکومتی و متعلق به خواص بودند و شاهدادگان و اشراف‌زادگان و فرزندان رجال دولتی در آن‌ها تحصیل می‌کردند. در «مکتب معانی» که به دستور میرزا حسین‌خان سپهسالار قزوینی مشیرالدوله (سیاستمدار عصر ترقی) و کوشش و مدیریت محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله (اعتمادالسلطنه) در ۱۲۸۸ ق در تهران گشایش یافت، جمعی از فرزندان اشرافی نیز در آن تحصیل می‌کردند. این مدرسه به پیشنهاد صنیع‌الدوله به نام مشیرالدوله (مدرسه‌ی مشیریه) نامیده شد و در ۱۲۸۹ ق بیش از ۷۰ شاگرد داشت. بنا بر نوشته‌ی اعتمادالسلطنه در کتاب المآثر و الآثار «جمعی از عملی خلوت برآورده‌ی این مدرسه» بودند. (امیت، ۱۳۵۶: ۲۵۶)

نخستین مدرسه یا مکتبی که با شیوهی نوین آموزشی بیرون از حوزهی قدرت و نفوذ دربار و درباریان و حکومت و برای فرزندان عامه‌ی مردم، به دست یک اصلاح‌گرای نوآور برخاسته از میان توده‌ی مردم بنیاد نهاده شده مدرسه‌ی میرزا حسن‌آقا، فرزند آخوند ملا مهدی تبریزی بود. او این مدرسه را در مسجد مصباح‌الملک در محله‌ی شش کلان تبریز در ۱۳۰۵ ق برپا کرد. چون عثمانی‌ها به مدرسه‌ی ابتدایی اصطلاحاً «رشدیه» می‌گفتند، از این‌رو، میرزا حسن‌آقا را که نخستین بنیانگذار مدرسه‌ی جدید ابتدایی عمومی در ایران بود، «رشدیه» نامیدند. (قاسمی پویا، ۱۳۷۷: ۱۸۸ خاشیه)

امین‌الدوله به‌هنگام اقامتش در تبریز از مشوقان و حامیان رشدیه بود و به مدرسه‌ی او و دانش‌آموزان فقیر کمک مالی می‌کرد. پس از رسیدن به صدارت نیز رشدیه را به تهران آورد و به او یاری کرد تا نخستین مدرسه را در ۱۳۱۵ ق در باغ کربلا عباس‌علی برپا کند. (همو، ۱۷۹). رشدیه در تاسیس مدرسه و ادامه‌ی آموزش به سبک جدید در تهران از پشتیبانی معنوی و مادی روحانی و عالم بزرگ آقا شیخ هادی نجم‌آبادی

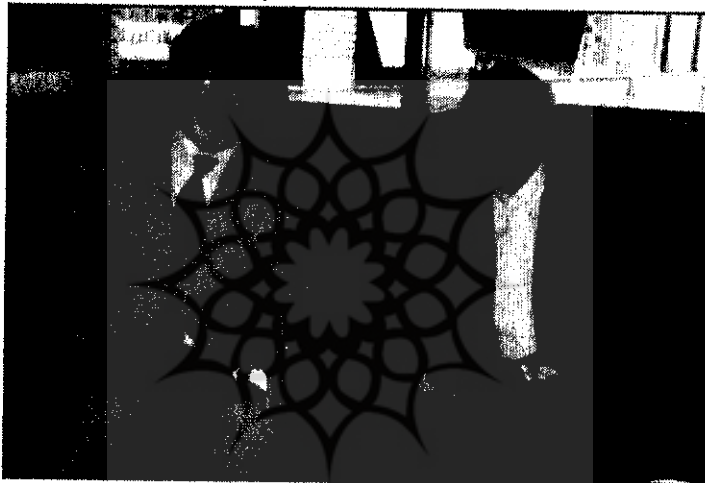
برخوردار شد. عشق به فرهنگ و آموزش کودکان در میرزا حسن رشدیه چنان نیرومند بود که در وصیت‌نامه‌اش نوشت: «مرا در محلی به خاک بسپارید که هر روز شاگردان مدارس از روی گورم بگذرند، تا از این بابت روحم شاد شود».

پس از تشکیل انجمن معارف در تهران در دوره‌ی مظفرالدین‌شاه، در جلسه‌ی هفتم آن‌که در ذی‌حجه ۱۳۱۵ ق در خانه و حضور وزیر علوم وقت تشکیل شد، اعضای انجمن درباره‌ی تاسیس مکاتب یا مدارس جدید و توسعه‌ی معارف تصمیم گرفتند. در همین سال مدرسه‌ی علمیه به مدیریت علی‌خان ناظم‌العلوم که از مدرسه‌ی پلی‌تکنیک پاریس دیپلم گرفته بود، گشایش یافت و مسوولیت قسمت ابتدایی مدرسه را به واسطه‌ی توفیق رشدیه در پیشبرد تعلیم دانش‌آموزان ابتدایی به شیوه‌ی نوین به او واگذاشتند. (دولت‌آبادی، ۱۳۶۱: ۱۹۴-۱۹۳۱)

پس از مدرسه‌ی علمیه، ۱۰ مدرسه‌ی جدید دیگر به نام‌های مختلف، لیکن زیر عنوان کلی «مدرسه‌ی جدید ملیه‌ی مظفریه» در تهران دایر شد که شمار محصلان آن‌ها در ۱۳۱۷ ق به حدود ۱۳۰۰ تن

می‌رسید. بهترین این مدرسه‌ها، «مدرسه‌ی خیریه» بود که منظم‌الدوله سردار مکرم، وزیر قورخانه‌ی مبارکه آن را تاسیس و بسی از املاک عدیده‌ی مفیده‌ی خود را وقف بر مخارج آن کرد. معلمان و خادمان آن از موظفین سردار بودند و همیشه ۳۰ شاگرد یتیم در آن مدرسه مقیم بودند که ماهانه نمی‌پرداختند و سردار مکرم، شام و ناهار و مخارج لباس و کتاب آن‌ها را می‌داد. در مدارس دیگر، شاگردان برای تحضیل خود ماهانه می‌پرداختند و خرج از خود می‌خوردند. مردم وطن پرست هم به مدیران هر مدرسه در هر ماه به انواع و اقسام مدد مالی می‌رسانند که به کاتبه معلم و خدمه ماهانه بدهند. (افضل‌الملک، ۱۳۶۱: ۲۸۲)

مؤلف افضل‌التواریخ «تاسیس این مدارس» را «باعث ترقی وطن» دانسته، می‌نویسد: «این مدارس، بعدها بسی اثر خواهد داشت، لکن، هنوز به طوری که مقصود هوشمندان است، این کار نضجی نگرفته و به واسطه‌ی اغراض و امراض بعضی اشخاص از رونق و پیشرفت این مدارس کاسته شد. اگر اشخاص مغرض در میان نبودند، در ظرف این دو سه سال در ایران دو سه هزار مدرسه در تربیت اطفال تاسیس می‌شد؛ لکن، به بعضی جهات، مردم در دایر کردن این‌گونه مدارس



خود را به عقب کشیدند. (همو، ۲۸۲-۲۸۳)

### مدرسه‌ی شش‌گانه‌ی تبریز

گذشته از مدارس جدید دیگری که در شهرهای بزرگ و کوچک مناطق مختلف ایران یکی پس از دیگری به‌همت شماری از نیکوکاران فرهنگ‌دوست پدید آمد، در شهر تبریز، نخستین مدرسه به سبک جدید و با گرده‌برداری از دارالفنون تهران در ذی‌حجه‌ی ۱۳۲۶ ق برپا گردید. این مدرسه را امیرمحمد ابراهیم‌خان علم، ملقب به شوکت‌الملک که از ملاکان و بزرگان خطه‌ی خراسان بود، پس از بازگشت از تهران و احراز مقام حکمرانی و امارت تبریز و قاینات، با بهره‌گیری از درآمد موقوفات خیریه‌ی برادرش امیر اسماعیل‌خان بنیاد نهاد.

شوکت‌الملک به هنگامی که در تهران اقامت داشت، با میرزا حسن رشدیه که در آن زمان مدرسه‌ی حیات جاوید را در باغ و عمارت حاجیه میمنت‌الملوک خانم، در جلوخان مروی می‌گرداند، ملاقات

داشت و راهنمایی‌های سودمندی از او در تاسیس مدرسه گرفت و از او در اعزام معلم کمک خواست. رشديه، ميرزا احمد مدير نراقی، شيخ احمد سلیمانی نراقی و ميرزا کریم رشديه، فرزند خود را که همه‌ی آنها با او در بنیانگذاری و گرداندن مدارس جدید در تهران همکاری داشتند، برای تدریس به بیرجند فرستاد. در همین بیرجند، کریم رشديه پس از چند سال تدریس در مدرسه‌ی شوکتیه به لقب «مفید الملک» مفتخر شد. (رشديه، ۱۳۷۰: ۲۴۸)

به تدریج با افزایش دانش‌آموزان مدرسه، شوکت‌الملک از صاحب منصبان فرهیخته‌ی دواير دولتی برای تکمیل گروه آموزشی و تدریس دروس مختلف و زبان فرانسه بهره گرفت. برای تدریس زبان انگلیسی به دانش‌آموزان نیز یک مسلمان هندی را به کار گمارد. ۱۵ سال بعد، شوکت‌الملک با اقامت امین‌الشریعه سبزواری و ایرج میرزا در بیرجند (پس از قتل کلنل پسپان)، نخستین مدرسه‌ی دخترانه را به نام «مدرسه‌ی شوکتیه‌ی نسوان» در ۱۳۴۱ ق / ۱۳۰۱ ش به مدیریت خانم طوبی محمودی، دختر خانلرخان اعتصام‌الملکه از دانش‌آموختگان دارالمعلمات تهران، در قلعه‌ی بیرجند بنیاد نهاد. نخستین خانواده‌هایی که دختران خود را، خلاف عقیده‌ی جمعی مردم و نگرش بدبینانه‌ی برخی از مقدس‌مایان نسبت به مدرسه‌ی دخترانه، به مدرسه‌ی شوکتیه‌ی نسوان فرستادند، خانواده‌ی امیر و وابستگانش و خانواده‌ی برخی از روحانیان، از جمله حاج شیخ هادی هادوی، از علمای طراز اول آن زمان بود. (قاسمی بویه، ۱۳۷۷: ۴۱۷-۴۱۸)

پنجم، چالش مآلهای مکتب‌های سنتی با بنیانگذاران مدارس جدید و مخالفت شماری روحانیان سنت‌گرا با هرگونه نوآوری و رفتار و اندیشه‌ی نو و علم‌ستیزی گروهی مقدس‌مایان و مردم ساده‌اندیش کوتاه‌بین و ایجاد اخلال در راه تاسیس این نوع مدارس. در این میان، عامل‌های چندی در پیروزی شوکت‌الملک بر این چالش‌ها و توفیقش در تلاوم بخشی راه و اندیشه نوجویانه‌اش موثر بودند که به شماری از آن‌ها اشاره می‌شود:

۱- پشتیبانی آشکار و مجدانه‌ی چند روحانی روشن‌اندیش بیرجند، از جمله عالم برجسته‌ی روحانی حاج شیخ هادی هادوی، از شوکت‌الملک و مدرسه‌اش و ترغیب و تشویق مردم به فرستادن فرزندان خود به آن مدرسه.

۲- گشوده‌بودن در مدرسه‌ی شوکتیه به روی فرزندان خانواده‌ها از هر قشر و طبقه‌ی اجتماعی و برداشتن تبعیض میان فرزندان اعیان و اشراف و مردم فرودست جامعه و پذیرش همگان به مدرسه.

۳- توجه خاص به دانش‌آموزان نادار و پرداخت کمک جنسی و نقدی به آن‌ها و خانواده‌هایشان. بنابر قاعده، به هر دانش‌آموز و خانواده‌اش سالی ۸۴ ریال پول کتاب، ۲۷۰ کیلو جیره‌ی گندم و دو دست لباس می‌دادند. این کمک تا اندازه‌ی زیادی بهره‌ی خانواده را در دست‌دادن نیروهای کمکی در کار جبران می‌کرد. (نک: منصفه، ۱۳۲۱: ۱۳)

۴- تعصب امیر محمدابراهیم خان شوکت‌الملک در اجرای فرایض دینی و مراسم مذهبی. همه‌ی معلمان و محصلان مقید به انجام‌دادن فرایض دینی و گرفتن روزه در ماه رمضان بودند. در این ماه، مدرسه محرم و صفر هر سال نیز در مدرسه که قبلاً ساختمان حسینیه بود و برادرش بنا کرده بود، مراسم عزاداری برپا می‌کردند. (نک: همو، ۸۱) توجه به مسایل مذهبی در مدرسه و انجام‌دادن مناسک دینی در آن تاثیر زیادی بر توده‌ی مردم مذهبی بیرجند گذاشت و برخی را به فرستادن فرزندان‌شان به مدرسه بدون بیم از لامذهب شدن بچه‌ها ترغیب کرد.

### سخت‌گیری

در آغاز بنیان نهادن مدارس نوین در دوره‌ی قاجار نام «معلم خانه»، یعنی مدرسه با نام «میخانه» برابر و با یک کاربری پنداشته می‌شد. مردم ساده و بی‌سواد و قشر جهال جامعه به تحریک مکتب‌دارهای سنتی و دسته‌یی از دکان‌داران محتکر و با حمایت شماری از عالم نمایان مقدس‌ماب وابسته به زورمداران و زرداران وجود «معلم‌خانه» و «میخانه» را خلاف احکام اسلامی و مغایر شأن شهرهای اسلامی و لکه‌ی ننگ بر دامان متدینان می‌دانستند. مثلاً،

در زمانی که شوکت‌الملک تصمیم به تاسیس مدرسه‌ی شوکتیه در شهر کویری بیرجند گرفته، عوامل بازدارنده‌ی چندی با اندیشه و راه او در چالش بودند. مهم‌ترین آن‌ها عبارت بودند از: نخست، در جامعه‌ی بیرجند که مانند بسیاری جامعه‌های شهری دیگر ایران، فرهنگ و اندیشه‌ی برآمده از نظام کشاورزی سنتی بر آن استیلا داشت هر یک از افراد خانواده یک نیروی فعال کاری و تولیدکننده به‌شمار می‌رفت. از این‌رو دورکردن فرزند از محیط خانه، مزرعه، کار و فرستادن او به مدرسه برابر با از دست‌دادن نیروی کمکی و ایجاد اخلال در گردش چرخ اقتصادی خانواده بود.

نوم، فقر اکثر خانواده‌ها و نداشتن امکانات مادی کافی برای جبران نیروی از دست‌داده و نیز تامین هزینه‌ی تحصیل او در مدرسه. سوم، ناکارآمد و ناسودمندپنداشتن سواد خواندن و نوشتن در ساختار سنتی زندگی جامعه و غیرموثر، حتا متضاد انگاشتن آن با کار روی زمین و در باغ و در پی گله و احساس عدم نیاز به سواد در این کارها.

چهارم، مذهبی و متمصب‌بودن توده‌ی مردم و شیوع این تفکر و عقیده که آموزش در مدارس ضد فرهنگ دینی‌ست و محصل را بی‌دین و لامذهب و دور از خدا و راه و روش پدر و نیاکان می‌کند.

در زمان ولیعهدی محمدعلی میرزا در تبریز، رسیدگی به نان و غله را به مسیو پریم بلژیکی، رییس گمرک تبریز، سپرده بودند. محتکرین و کسانی که می‌خواستند قحطی ایجاد کنند و نان را برخلاف نظر او گران بفروشند برای مبارزه با او و ظاهراً به اشاره‌ی محمدعلی میرزا، آخوند سید محمد یزدی از مخالفان سرسخت مدارس جدید را با خود هم‌داستان کردند. او مردم را در مسجد شاهزاده جمع کرد و به منبر رفت و زبان به بدگویی گشود. گفت: «ای مردم! ای مسلمانان! آن قدر دست روی دست گذاشتید و پرده به‌روی چشم بستید که دین شما از دست رفت. در شهر مسلمانان میخانه‌ها باز شده، در شهر مسلمانان معلم‌خانه‌ها، اطفال شما را از دین به در کردند. نان و گوشت شما سپرده به دست بیگانگان و کفار گردیده». بعد فریاد کرد که: «خودتان غیرت کنید این عوامل فساد را برانازید. در این شهر سه چیز نباید باشد: میخانه، مدرسه، مسیو پریم». پس از آن مردم دسته‌جمعی به میخانه‌های ارامنه و مدارس جدید روی آوردند و همه چیز را درهم شکستند و غارت کردند. سرانجام نیز ولیعهد با دست‌خطی مردم را از بیرون کردن مسیو پریم از تبریز و بستن و قذغن کردن میخانه و معلم‌خانه مطمئن و متفرق کرد. (رشدیه، ۱۳۷۰: ۹۲-۹۳)

مردم کسانی را که همت به تاسیس مدارس جدید می‌کردند، جماعتی بابی و لامذهب می‌دانستند. زمانه را آخرالزمان و شیوه‌ی نوشتن شمار خطی اعداد را زبان خارجه و حرام می‌پنداشتند، رشدیه را هم به واسطه‌ی آوردن شیوه‌ی تازه در خواندن الفبا «کافر نجس العین» می‌خواندند. (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۴۶: ۱۹۱/۱)

در این هنگام، مردانی که بیداری و سعادت ایرانیان را می‌خواستند و چنین می‌اندیشیدند که فقط از راه نشر و توسعه‌ی فرهنگ و آموزش مردم و تغییر نظام تعلیم و تربیت سنتی و تعدیل نگاه‌های تاریک‌بینانه

نسبت به سوادآموزی توده‌ی مردم می‌توان جامعه را از عقب‌ماندگی نجات داد، با ایثارگری و فداکاری و گذشتن از جان و مال خود با گروه‌های سنت‌گرای تاریک‌اندیش به چالش برخاستند و با تحمل اتهامات و ناسزاها، نظام نوین آموزشی را در شهرهای مختلف ایران و روستاهای دورافتاده بنیاد نهادند. ■

\* این مقاله بر اساس سخنرانی نگارنده در همایش بزرگداشت یکصدمین سال تاسیس مدرسه‌ی شوکتیه بیرجند در ۱۸ و ۱۹ شهریور ۱۳۸۲ شمسی در بیرجند نوشته شده است.

### منابع

- ۱- آمیته فریلون، اندیشه‌ی ترقی و حکومت قانون: عصر سپهسالار، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۶.
- ۲- افضل‌الملکه غلام‌حسین، افضل‌التواریخ، به‌کوشش منصوره‌ی اتحادیه سیزوس سلونیدیان، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۱.
- ۳- دولت‌آبادی، یحیی، هبات یحیی، تهران: انتشارات عطار - فردوسی، ۱۳۶۱.
- ۴- رشدیه فخرالدین، تاریخ مدارس نوین در ایران، تهران: انتشارات هیرمند، ۱۳۷۰.
- ۵- شهری، جعفر، تاریخ اجتماعی تهران در قرن سیزدهم، تهران، موسسه‌ی خدماتی فرهنگی رسا، ۱۳۶۸.
- ۶- فلور، ویلم، جستارهایی از تاریخ اجتماعی ایران در عصر قاجار، ترجمه‌ی ابوالقاسم سزای، تهران: انتشارات توس، ۱۳۴۵.
- ۷- قاسمی‌پویا، آقبال، مدارس جدید در دوره‌ی قاجاریه: بانیان و پیشروان، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۷.
- ۸- مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من: تاریخ اجتماعی و اداری دوره‌ی قاجار، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۷۱.
- ۹- منصفه محمدعلی، امیر شوکت‌الملک علم، امیر قانن، ۱۳۵۴.
- ۱۰- ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، به‌کوشش علی‌اکبر سمیعی سیرجانی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.

## غزل موشح

علی صدیقی (نایب‌الصدر افشار ارموی)

قلم را تا شکافیدند سر، از سردوانی‌ها  
غرورم را، به‌خاک انداخت زور ناتوانی‌ها!  
ندارد ناله از تنگی، مجال پرفشانی‌ها  
که با قطع نفس‌ها شد، میسر زندگانی‌ها  
سکندر را، سربانی گشت، (آب زندگانی‌ها)  
که سر نارم فرود امشب به شاه از سرگرانی‌ها  
که جز تیری نباشد سهمم از، ابروکمانی‌ها  
که هستی شد گران‌تر بر دل، از یاد جوانی‌ها  
(امین) تا می‌نهد دستم، به‌دست آسمانی‌ها  
که خون دل خورد آن‌جا، (امین) از پاسبانی‌ها

س - سخن آتش گرفته بر لبم از تریزانی‌ها  
ی - یلی گم کرده رخس، آواره‌ی دشت سمنگانم  
د - دلج داغ است هم‌چون شمع در سینه ولی افسوس  
ح - حباب‌آسا، در این بحر فنا، بر خویش می‌لرزم  
س - سر آبی در این ظلمات اگر جستی، غنیمت دان  
ن - ندانم از کدامین باده؟ مستم می‌کند ساقی  
ا - اسیر خال و خط دلبران گشتم، ندانستم  
م - مگر، سازد سبک بر دوش جان، بار نفس، پیری  
ی - یقینم شد زمین هم برنتابده تارک فخرم  
ن - نشان درگه پیر مغان، (حافظ) دهد، (صدیقی)